فهرست

[موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره 2](#_Toc183458685)

[پیشگفتار 2](#_Toc183458686)

[نکته اول 2](#_Toc183458687)

[نکته دوم 3](#_Toc183458688)

[نکته سوم 4](#_Toc183458689)

[انواع تقوا 5](#_Toc183458690)

[انواع هدایت 5](#_Toc183458691)

[خلاصه مطلب 6](#_Toc183458692)

[قرینه شمول هدایت بر انواع آن 7](#_Toc183458693)

[راه حل ترجیح یک معنا 7](#_Toc183458694)

[احتمال اول 7](#_Toc183458695)

[احتمال دوم 9](#_Toc183458696)

# موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره

# پیشگفتار

بحث در این بخش از آیه شریفه بود که فرمود **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾**، یکی دو نکته را عرض بکنم و بعد ادامه بحث این آیه را خواهیم داشت.

# نکته اول

اینکه شروع سوره بقره با یک تقسیم سه‌گانه معهود و متعارف است که مؤمن و کافر و منافق، این سه صنف اصلی انسان‌ها بعد از عرضه دین به آن‌ها است. این یک امری است که در قرآن گاهی مجتمعاً و گاهی متفرقاً مطرح شده است. تقسیم سه‌گانه مؤمن، کافر، منافق این تقسیم ثلاثی است که در مواردی از قرآن آمده است به شکل مجتمع در کنار هم مثل اینجا و گاهی هم متفرق آمد است و گاهی هم این تقسیم ثنایی می‌شود، مؤمن و کافر، این ثنایی و ثلاثی بودن تقسیم، از لحاظ این است که مقام ثبوت و اثبات را باید توجه کرد.

اگر به مقام اثبات توجه بکنیم، این تقسیم ثلاثی است برای اینکه مؤمن کسی است که ظاهر و باطن او یکسان و بر اساس اعتقاد به خدا شکل گرفته است و کافر هم ظاهر و باطن او بر اساس کفر و نفی وعدم اعتقاد به خداوند و امور الهی شکل گرفته است و منافق آن است که ظاهر و باطن متفاوتی دارد.

این تقسیم برای کسی است که در معرض پیام دین و قرآن قرار گرفته است و درک کرده است و در تقسیم ثلاثی نگاه جامع ظاهر و باطن و تطابق اینها را داریم اگر تطابق باشد، هر دو ایمان باشد مؤمن می‌شود و اگر هر دو کفر باشد کافر می‌شود و اگر ظاهر و باطن تخالفی داشته باشد منافق می‌شود.

این تقسیم ثلاثی است که ظاهر و باطن و تطابق آن با یکدیگر در این تقسیم ثلاثی مد نظر قرار گرفته است.

گاهی هست که تقسیم ثنایی است دو تیپ ذکر می‌شود، صالح و فاجر، مؤمن و کافر، در این تقسیم ثنایی همان باطن مد نظر است، حقیقت باطنی مد نظر است که در این تقسیم ثنایی منافق اعتقادی در زمره کافران قرار می‌گیرد. این دو نوع تقسیم است که در ادبیات دینی شاهد هستیم

هر دو تقسیم مربوط به کسانی است که پیام را دریافت کرده‌اند و با این پیام مواجه شده‌اند و هر دو تقسیم هم ناظر به آن مباحث بنیادی و اصول پایه دین است.

همین تقسیمات، مثلاً منافق و کافر که مربوط به تقسیمات متأخر است، آن داستان دیگری دارد.

پس یک بار نگاه ما در آن تقسیم اولیه است که بحث‌های اعتقادی و پایه است که این چیزی است که تا به حال عرض کردیم که گاهی تقسیم ثلاثی است و گاهی ثنایی است با دو منظری که عرض شد.

این تقسیمات در امور متأخر هم وجود دارد که به آن کار نداریم، مثلاً نفاق و کفر و ایمان در یک دایره متأخر در حوزه‌های اخلاقی استعمال بشود که آن هم داستان مفصلی دارد.

فعلاً در آن منظر مسائل پایه و اعتقادی سخن این است که دو گونه تقسیم ثنایی و ثلاثی هست و در رتبه متأخر انواع تقسیمات از جمله همین تقسیم هم رایج است بخصوص در روایات و در آیات هم نشان داریم. این یک بحث کلی بود

در اینجا شاهد این هستیم که در آغاز سوره تقسیم ثلاثی آمده است یعنی عنایتی وجود دارد بر اینکه این ظاهر و باطن را باهم می‌بیند و مناسبات آن را باهم مورد توجه قرار می‌دهد شاید به خاطر همین باشد که این تقسیم ثلاثی برای مؤمن چهار بحث ذکر کرده است و برای کافر خیلی جمع و جور در یک آیه خیلی کوتاه و به منافق که رسیده است در هفت هشت آیه و در حدود دوازده بحث ذکر شده است.

یعنی تقسیم ثلاثی که بر مبنای نسبت ظاهر و باطن تنظیم می‌شود مد نظر است و یک ترکیزی هم به این تخالف دارد و لذا به بخش سوم که می‌رسد آن را اولاً بخش پایانی قرار داده است بعد هم به شکل مبسوط و موسعی راجع به آن سخن گفته است.

از طرف دیگر این تقسیم ثلاثی گاهی مجتمع است در یک بیان آمده است که سوره بقره از مهم‌ترین جاهایی است که این تقسیم ثلاثی با آن منظری که ظاهر و باطن را باهم جمع آورده است و مبسوط به آن پرداخته است اما در موارد دیگری از قرآن کریم این تقسیم در کنار هم قرار نگرفته است یک جایی به مؤمنین اشاره می‌کند و یک جایی به کافر و یک جایی را هم به منافق.

منتهی آنجایی که به کافر می‌پردازد باید دقت کرد، گاهی یک ضلع ثلاثی را می‌گوید خیلی جاها که کافر را می‌گوید همان قسم تقسیم ثنایی را ذکر می‌کند. این را در هر جایی باید این دقت را داشت.

# نکته دوم

اصولاً این تقسیم و طبقه‌بندی آدم‌ها وبیان اوصاف آن‌ها یک روش تربیتی است، این تیپ‌ها را بیان می‌کند که در روانشناسی هم وجود دارد، این یک مسئله‌ای است که در روانشناسی آمده و در تعلیم و تربیت مورد توجه قرار دارد. در جامعه‌شناسی هم آمده است، گروه‌بندی و طبقه‌بندی چیز مهمی است که در علوم انسانی هم مورد توجه است هم تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی افراد از منظر روان‌شناختی مد نظر قرار گرفته است لذا بحث‌های مفصلی در روانشناسی است که ارائه الگو، یعنی تیپ‌بندی آدم‌ها، یعنی آدم‌ها این تیپ‌ها را دارند آن وقت هر کسی می‌تواند خودش را با آن تطبیق بدهد.

بنابراین تیپ بندی، گروه‌بندی، شخصیت‌بندی هم در روانشناسی است و هم در جامعه‌شناسی است و در تعلیم و تربیت هم مورد توجه قرار می‌گیرد و یک روشی است در مباحث تربیتی به جای اینکه دستور مستقیم بدهد می‌گوید آدم‌ها به این چند گروه تقسیم می‌شوند خوب و بد و متوسط را طبقه‌بندی می‌کنند و شخص خود را با آن می‌سنجد

لذا کل این مواردی که در قرآن کریم تقسیمات ثنایی و ثلاثی هست، در حقیقت یک روش تربیتی است که به کار گرفته می‌شود گاهی دستور می‌دهد که ایمان بیاور، احسان بکن، تعاون داشته باش، چنین و چنان، نماز بخوان و امثال اینها، گاهی دستور نمی‌دهد، طبقه‌بندی می‌کند و اوصاف را بیان می‌کند، لذا ذکر اوصاف خوبان و بدان و صالحان و ناصالحان یک روش تربیتی غیرمستقیم است

بنابراین روش‌های تربیتی یک نوع روش‌های امر و نهی و فرمان است، یک نوع روش‌های توصیفی است. منتهی این توصیفات مستلزم یک ترغیب و نوعی امر و ردع و نهی هم هست. این همان است که در اصول بحث کردیم که بیان اوصاف یا پیامدهای یک چیز، گاهی اوصاف افراد را بیان می‌کند، عبادی الذین آمنوا و بعد برای عباد ده تا صفت ذکر می‌کند، عباد الرحمن الذین یمشون فی الارض، تا اخر صفاتی که آنجا ذکر شده است.

این را گفتیم که مواردی که امر و نهی نیست، بلکه بیان اوصاف مؤمن یا غیر مؤمن است، آن‌ها هم مستلزم یک امر و نهیی است، منتهی حدود دلالت آن را آنجا بحث کردیم.

کما اینکه یک مسئله دیگر که با بحث ما مستقیم ما ربط ندارد، آن بیان پیامدهای کارهاست، آن آثار کارها است این راهم در اصول بحث کردیم و به اینجا ربطی ندارد.

در هر صورت آنجا که بیان اوصاف می‌کند این یک روش تربیتی غیرمستقیم است اولاً،

ثانیاً مستلزم یک احکامی است منتهی با این تفاوت که آنجا که بیان اوصاف صالحان می‌کند آن همان مستلزم یک رجحان است، وجوب و استحباب و درجه رجحان را با قرینه دیگری تشخیص داد. مستقیم نمی‌شود آن را صرف بیان وصف، درجه این تأکید و ترغیب یعنی وجوب و استحباب و درجات آن را تعیین کرد. این در طرف اوصاف ایجابی است.

در طرف اوصاف سلبی، آنجا همین است گرچه در مواردی شاید بشود راحت‌تر آن را حمل بر حرمت کرد در آن جای بحث دارد. بیان اوصاف خوبان این اعم است از وجوب و استحباب و حاوی تعیین درجه نیست، بیان اوصاف زشت کافران و غیر صالحان، آن هم علی الاصول این‌طور است ولی در عین حال میل آن و کفه آن بیشتر به سمت حرمت می‌چرخد که این جای بحث بیشتری دارد.

شاید به صرف بیان یک وصف منفی در توصیف ناصالحان شاید به صرف آن نشود حرمت را استفاده کرد ولی در عین حال خیلی فرق دارد با وصف ایجابی، شاید با اندک قرینه‌ای بشود گفت آن دلالت بر حرمت می‌کند. این جای بحث بیشتری در اصول دارد.

انواع تقسیماتی که پس از عرضه دین مطرح می‌شود، آن هم در اصول پایه، ثنایی و ثلاثی دارد و یکی هم این اوصافی که برای این گروه‌ها ذکر می‌شود که از نظر اصولی و فقهی قابل تأمل است.

# نکته سوم

اینکه اصولاً این توصیف یک روش غیرمستقیم تربیتی است که خیلی جاها این روش تأثیرش بیش از امر و نهی مستقیم است، قرآن هم آن روش‌های تربیتی مستقیم را مکرر در قالب‌های مختلف به کار برده است و هم انواع روش‌های غیرمستقیم که یکی از آن‌ها همان است که اینجا ذکر شده است.

تا اینجا رسیدیم به فراز **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** رسیدیم که خبر دیگری از ذلک است، این خبری است که مترتب بر کتاب شده است،

**﴿ذَٰلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** یا خبر دوم است یا خبر سوم است، با یک احتمال ضعیف‌تر خبر چهارم است.

راجع به هدایت بحث کردیم، تعاریف، انواع و اقسامات آن، گفته شد.

# انواع تقوا

در باب متقین هم گفتیم اینکه حداقل سه احتمال اینجا وجود دارد؛

۱- تقوای طبیعی و فطری که قبل از دین است و راهنمای به سمت دین است، **﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾**[[1]](#footnote-1).

۲- تقوای مساوق با ایمان که در اینجا مرحوم علامه طباطبایی گفته‌اند مقصود از تقوا متقین و مؤمنین هستند.

۳- اینکه متقین درجه خاصه‌ای از مؤمنان باشد که این هم گفتیم محتمل است در مواردی از قرآن و در روایات زیاد است.

در هدی، در تقسیماتی که ملاحظه کردید، توجه شد که هدایت، هدایت آغازی هست، هدایت استمراری هست، هدایت تکمیلی هست که اینها را در آن تقسیمات ملاحظه کردید.

بعد از اینکه این مفردات و تعاریف و تقسیمات را مرور کردیم یک سؤال اینجا مطرح می‌شود که به این می‌خواهیم بپردازیم.

**﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** در بادی امر یک نوعی ناسازگاری ابتدایی به ذهن تداعی می‌کند برای اینکه وقتی می‌گوییم هدایت‌گر است یا ظهور هدایتگری در همان هدایت نخستین است که دست آدم‌ها را می‌گیرد و وارد ساحت شریعت می‌کند، پیامبر سخن می‌گوید، آیه نازل می‌شود دست طرف را می‌گیرد و به سمت دین می‌آورد.

یا ظهور آن در همان هدایت آغازین باید گفت

یا اینکه لااقل اطلاقی دارد که شامل این هم می‌شود وقتی گفتیم قرآن هادی است، هدایت می‌کند، پیامبر هدایت می‌کند، خدا هدایت می‌کند شمول دارد، هدایت آغازین یا هدایت‌های تثبیتی یا هدایت‌های تکمیلی.

# انواع هدایت

در واقع سه نوع درجه هدایتی که وجود دارد،

۱- هدایت تأسیس و ابتدایی

۲- هدایت استمراری و تثبیتی

۳- هدایت ارتقایی و تکمیلی

وقتی میگوییم هدیً قرآن هدایت است این یا منصرف به هدایت عامی است که همه را می‌گیرد

یا معنای عامی دارد که همه این سه قسم را می‌گیرد و این قسم اول را هم می‌گیرد این ظاهر هدیً که می‌گوییم این است. بخصوص اینکه دارد؛ **﴿ذَٰلِکَ الْکِتَابُ… هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** این کتاب هم که می‌گوییم قرآن است، قرآن هم حاوی منظومه‌ای از معارف است که بخشی از آن‌ها مثل سور مکیه که غالباً هدایت ابتدایی است، یعنی مواجهه ابتدایی با آدم‌ها است، آگاه کردن آن‌ها برای اینکه به سمت باورهای قدسی فوق مادی بیایند. بخشی از قرآن این است.

بخش‌هایی از قرآن هم ترغیب و تأکید است بر اینکه آدم‌ها روی مواضع فکری که دارند تثبیت بکند و بخشی هم از قرآن هدایت‌های ثانوی است، تکمیلی است، حال که مؤمن شده است به سمت این احکام و این تکالیف سوق می‌دهد و همین‌طور مراتب را طی می‌کند و او را به مراتب بالاتر می‌کشاند.

کل قرآن هر سه نوع درجه در آن وجود دارد، هم هدایت آغازین و تأسیسی، بخشی از قرآن این است.

بخشی از قرآن هدایت تثبتی و استمراری است و بخشی هم هدایت‌های تکمیلی هست که مابعد الشرع فرد را در مراتب پایبندی رفتاری یا ارتقاء روحی و معنوی راهنمایی می‌کند. همه اینها در قرآن است.

هدیً وقتی می‌گوییم به قرآن نسبت می‌دهیم اولی را می‌گیرد یا انصراف به آن دارد یا اینکه همه را بگیرد اولی را هم باید بگیرد.

این در طرف هدیً حال که در طرف متقین هم، تقوای فطری اولیه نیست، آن قرینه می‌خواهد که بگوییم تقوایی که ماقبل شرع است، آن تنبهات قبل الشرع که فرد را به سمت شریعت و دین می‌کشاند خلاف ظاهر است.

کما اینکه بعید است تقوا درجه خاصه‌ای از درجات ایمان باشد، آن هم شاید خلاف ظاهر باشد، حداقل در قرآن کمتر است در این آیات احتمال آن ضعیف‌تر است.

# خلاصه مطلب

پس سه احتمالی که در تقوا بود عبارت بود

۱- تقوای فطری و آغازین قبل از شرع

۲- تقوای مساوق ایمان

۳- تقوای درجه خاصه ممتاز در منظومه ایمان مثل آنکه در خطبه متقین آمده است.

بنابراین ظهور هدیً جوری است که هدایت اولی را یا انحصاراً می‌گیرد یا شامل آن هم هست.

متقین هم ظهورش در تقوای مساوق ایمان است که اوصاف بعدی هم آن را نشان می‌دهد.

این دو ظهور باهم نمی‌سازد، هدایت ابتدایی برای متقین اصطلاحی معقول نیست، تحصیل حاصل است.

دو شاهد از دو طرف وجود دارد که آن را هم عرض بکنیم بعد به راه حل بپردازیم.

# قرینه شمول هدایت بر انواع آن

اینکه هدی همه مراتب هدایت را بگیرد، هم هدایت تأسیسی و هم تثبیتی و هم تکمیلی، همه را بگیرد، یک قرینه دارد، قرینه‌اش این است که ذَٰلِکَ الْکِتَابُ… هُدًی لِلْمُتَّقِینَ وقتی می‌گوییم قرآن هدایت است، ذلک اشاره به کل قرآن است، این کتاب هدایتگر است در این کتاب همه یکنواخت نمی‌بینیم، آیاتی از این قرآن، هدایت تأسیسی است، آیاتی از این قرآن هدایت تثبیتی است و بخش بزرگی هم از این آیات هدایت تکمیلی و ما بعدالشرع و مابعد الاعتقاد و ایمان است که اتفاقاً سوره بقره از این قبیل است، خیلی از آن متأخر شرع و پذیرش شرع است.

وقتی می‌گوییم ذلک… هدی، ظاهرش این است که کل کتاب را می‌خواهد بگوید، کل کتاب هدایت است یعنی همه مراتب سه‌گانه را می‌گیرد.

از آن طرف هم ظهور خود این سوره و سیاق ما بعد این آیات این است که این هدایت و اضلال و آنچه برای کفار و منافقین گفته شده است همه مراتب نیست، برای کفار که ملاحظه بکنید آیات مربوط به کفار **﴿إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ﴾** آن هم نشان می‌دهد که اینها کفاری هستند که **﴿سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ﴾** یعنی کفار متسلب است که کافر عادی متعارف نیست

در منافقین هم **﴿فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾** منافقین استقرار یافته پایدار بر آن راه نفاق مقصود است.

با آن سیاق، ظاهر متقین این است که کسانی که راه یافته‌اند و سیاق هم نشان می‌دهد که این سه گروه را که اینجا می‌گوید این تقسیم ثلاثی است ولی گروه خاصی از اینها را می‌گوید یعنی کافران خاصی هستند، منافقان خاصی هستند نه آن کافر و منافق عادی یا طبیعی

اگر این نکته را اینجا بگیریم شاید قرینه بشود که این متقین در اینجا یک درجه خاصه‌ای را می‌گوید و در هر صورت آن تقوای فطری یا آن درجات اولی شاید نباشد و این قرینه باشد که شاید تقوا معنای سوم هم داشته باشد.

در دو طرف دو ظهور اولیه وجود دارد که قطعاً نمی‌شود آن دو را باهم تحفظ کرد و باید یکی از این دو را ترجیح داد.

# راه حل ترجیح یک معنا

## احتمال اول

این است که کسی بگوید هدی همه مراتب را می‌گیرد، هم تأسیسی و هم تثبیتی و هم تکمیلی و متقین هم همه معانی را می‌گیرد، هم تقوای فطری، هم تقوای ثانوی و هم تقوای درجه راقیه

اگر کسی شاهدی بر این پیدا بکند شاید این اقوی الاحتمالات بشود منتهی شاهد می‌خواهد

بنابراین یک احتمال این است که کسی بگوید من ظهور دو طرف را تحفظ می‌کنم و می‌گویم **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** تمام درجات هدایت را از تأسیسی و تثبیتی و تکمیلی را می‌گیرد و متقین هم تمام درجات انسان‌ها را می‌گیرد، فقط آن انسان‌هایی که فطرت را کور کرده‌اند و اصلاً نمی‌آیند، کنار گذاشته است. بقیه را می‌گیرد.

هدیً آن هدایت ابتدایی است همان هدیً للناس است برای آن ناسی که فطرت تقوایی دارد، مرتبه اول برای این بود

مرتبه دو و سه برای کسانی است که تقوای مساوق ایمان دارند و بعضی از مراتب خیلی بلند تکمیلی هم مربوط به انهایی است که تقواهای خاص دارند، آن که متقین شبیه آنچه در خطبه متقین تصویر شده است، قرآن برای او هم هدایت است، یعنی او را هم به اخلاص و اخبات و درجات بالاتر فرا می‌خواند.

اگر این احتمال را بپذیریم که بگوییم هدی، اطلاق دارد هر سه مرتبه را می‌گیرد، متقین هم هر سه مرتبه را می‌گیرد آن وقت آن اوصاف را یکی از این دو تصرف بکنیم

۱- اینکه بگوییم مانعی ندارد یک موصوف کلی می‌گوید اوصاف یک قسم خاص بگوید این با قرینه مانعی ندارد.

۲- اینکه در اوصاف تصرف بکنیم یؤمنون بالغیب، بگوییم ایمان به غیب عام است، در کلمات عرفا هم هست، یک ایمان فطری هست و یک ایمان ثانوی است. منتهی این خلاف ظاهر است.

ما قائل به استعمال لفظ هم در اکثر از معنا هستیم هم در اشمل معانی در قرآن هستیم منتهی استعمال در همه این معانی قرینه می‌خواهد چیزی در روایات پیدا نکردیم.

ملاحظه کردید در بحث‌های تفسیری مکرر گفتیم اینجا استعمال لفظ در اکثر از معنا است منتهی آنجا قرینه داشتیم گفتیم ظهور آیه این است، روایت هم این‌جوری تفسیر می‌کند و تفسیرهای روایی هم حصر نیست بلکه توسعه است (این یک اصل در تفسیر روایی است) گفتیم این قرینه می‌شود که این دو معنا اینجا مقصود است.

به این سعه و شمول معنایی در قرآن را ما معتقدیم حتی به نحوی استعمال لفظ در اکثر از معنا قرینه‌ای می‌خواهد اینجا اگر بخواهیم این احتمال را بپذیریم و مطرح بکنیم احتمالی است که ثبوتاً مطرح است و می‌تواند ظهورات را جمع بکند ولی در مقام اثبات و استظهار، نه، ظاهر متقین یا همان متقین دو است یا متقین سه است، اینکه متقین به معنای فطری باشد که بگوییم آن را هم می‌گیرد، این خلاف ظاهر است.

اگر این ظهور متقین در تقوای ما بعد شرع را اقوی گرفتیم آن ظهور هدی، باید در آن تصرف بشود، پس دو ظهور مقابل هم وجود دارد در احتمال اول قابل جمع است منتهی خلاف ظاهر است برای اینکه مستلزم استعمال لفظ در دو معنا و اکثر از معنا است یا حمل این اوصاف بر چیزهای خلاف ظاهر است و هیچ کدام از اینها نمی‌شود و قرائن خاصه‌ای می‌خواهد.

این احتمال جمع بین همه مراتب در هدایت و در تقوا و این خلاف ظاهر است.

و ظهور تقوا در آن اصطلاح اقوا است و سیاق آیات نشان می‌دهد که اینجا حتی در کافر و منافق، مطلق کافر و منافق نیست، کافر و منافق خاص است، کمک می‌دهد که این را هم باید اصطلاحی بگیریم.

این سیاق و ظهور وقتی که دیده بشود مقدم بر ظهور در هدی است

به عبارت دیگر این که ما هدی را بگوییم نوعی از این انواع است، این خیلی اسهل است تا اینکه بگوییم متقین استعمال در اکثر از معنا شده است. این خیلی روان‌تر است. این ظهور دومی اقوای از اولی است و این قرینه می‌شود که هدی را مطلق هدایت نگیرید.

## احتمال دوم

این هم خلاف ظاهر است ولی ممکن است کسی بگوید و پاسخ آن صریح و روشن است این است که مراد از تقوا در اینجا تقوای فطری است و **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** مثل هدی للناس است منتهی به جای ناس گفته است متقین برای اینکه همان ناس هم که می‌گوییم قرآن برای او هدایت است آن ناسی است که فطرت او شنوا باشد به جای او گفته است تقوای فطری.

این احتمال هم روشن است که ضعیف است برای این که استعمال تقوا در قرآن یا نیست یا کم است، فقط همان **﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾** است و علاوه بر این توصیفات و سیاقی که گفتیم.

لذا باید به سمت احتمالات بعدی رفت که هدی را به درجه خاصی از هدی تخصیص بزنیم.

1. . سوره شمس، آیه ۸ [↑](#footnote-ref-1)